

بررسی فرایند واژه‌سازی در زاد المسافر ناصرخسرو

محمدنبی خیرآبادی^۱ - مهیار علوی مقدم^۲

احمد خواجه‌ایم^۳

چکیده

در میان آثار نثر ناصرخسرو، زاد المسافر^۱ از نظر موضوع و شیوه نگارش، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. ناصرخسرو در این کتاب که آن را بعد از سفرنامه نوشته‌است، برای تبیین مباحث فلسفی و پاسخ‌گویی به حکیمان ایران و فیلسوفان یونان، برای اصطلاحات فلسفی، برابره‌های زیبا قرار می‌دهد. از این نظر، بعد از کتاب‌های ترجمه‌شده از عربی مانند ترجمه تفسیر طبری و تاریخ بلعمی که به ضرورت ترجمه در آن‌ها معادل‌سازی صورت گرفته‌است، این کتاب در کنار کتاب‌هایی چون التفهیم و دانشنامه علایی جزو اولین آثار غیر ترجمه‌ای محسوب می‌شود که به ضرورت موضوع به واژه‌سازی می‌پردازد. این جستار به الگوهای واژه‌سازی درون‌متنی در این کتاب و تنوع آن می‌پردازد که به سبب آشنایی ناصرخسرو با ویژگی‌ها و امکانات زبان بوده‌است و شباهت آرای وی با نظریه‌های زبان‌شناسی جدید در باب زبان، گفتار و نوشتار، موید آن است؛ به عبارت دیگر، جستار حاضر بر پایه آموزه‌های زبان‌شناختی، به بررسی فرایند واژه‌سازی در متن ادبی- فلسفی زاد المسافر می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی

زاد المسافر، ناصرخسرو، فرایند واژه‌سازی، زبان‌شناسی

۱. درآمد

اهمیت بررسی زبان و پیشینه تاریخی آن بارز است؛ به گونه‌ای که بخشی از مطالعات علم زبان‌شناسی جدید، به زبان-شناسی تاریخی اختصاص دارد. در بخشی از این بررسی که به مطالعه «هم‌زمانی» موسوم است، زبان‌شناسان به مطالعه چگونگی پیدایش و تطور واژگان یک زبان در یک دوره تاریخی خاص یا یک اثر می‌پردازند؛ از این رو، ضرورت

۱؛ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

۲؛ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران (نویسنده مسئول) m.alavi2007@yahoo.com

۳؛ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

پرداختن به زاد المسافر که همواره به عنوان اثری متفاوت در واژه‌سازی و معادل‌سازی واژگان مطرح بوده است، ما را بر آن می‌دارد تا در واژگان این اثر کهن فارسی و الگوهای واژه‌سازی آن تأمل بیشتری داشته باشیم زیرا «تا هنگامی که از داشته‌های زبانی خود اطلاع درستی نداشته باشیم، بی‌گمان در کار واژه‌یابی و برابرگذاری یا هر پژوهش در حوزه فرهنگ‌نگاری و سبک‌شناسی، با کاستی‌ها و نارسایی‌های فراوانی روبرو خواهیم شد. چه بسیارند واژه‌ها و ترکیب‌ها که در نوشته‌های کهن و حتی در گویش‌های نوین امروزی زبان فارسی به کار رفته و می‌روند و می‌توانند برابرها و جانشین‌های مناسبی برای شماری از واژه‌های بیگانه باشند» (رواقی، ۱۳۸۸: ۱۳۸۸). در این پژوهش بدون در نظر گرفتن محتوا و پیام ایدئولوژیکی متن، صرفاً از نظر رخداد زبانی به آن پرداخته می‌شود. هر چند در رویکردهای جدیدی مانند گفتمان‌کاوی، «کار زبان صرفاً انتقال اندیشه‌ها نیست بلکه کنشی بینافردی است که علت‌ها و معلول‌هایی در ساختار اجتماعی دارد و واجد اشارات ایدئولوژیکی هم هست» (مکاریک، ۱۳۹۰: ۱۵۹).

= بررسی سبک‌شناسی یک اثر، لایه واژگانی آن ارزش خاصی دارد زیرا هر نویسنده از میان بخش‌های زبان که شامل واج، واژه، گروه، الگوی نحوی و عبارت است، یکی را انتخاب می‌کند (ر.ک. فتوحی، ۱۳۹۲: ۳۷). ناصر خسرو در کتاب زاد المسافر همچون دیگر آثار نظم و نثر خود به دنبال جنبه ادبیت زبان خود نیست و برای او بیان اندیشه و تفکر اعتقادی اولویت اصلی محسوب می‌شود. او زبان و حتی شعر را به منزله دست‌افزاری در خدمت انتقال عقیده قرار می‌دهد و به دلیل آشنایی با ساختار زبان و امکانات زبان فارسی به ابتکار و نوآوری در حوزه واژگان زبان دست می‌زند که در اصطلاح امروزی آن را واژه‌سازی «درون‌متنی» می‌نامند؛ امری که زبان‌شناسان امروزی هم برای غنای واژگانی زبان فارسی آن را توصیه می‌کنند با این استدلال که حضور این واژه‌ها در متن با ایفای نقش همراه است و ناگزیر وجودشان در زبان موجه و پذیرفتنی جلوه می‌کند (ر.ک. حق شناس، ۱۳۷۹: ۳۱).

۲. پیشینه پژوهش

نخستین بار ملک‌الشعراى بهار در جلد دوم کتاب سبک‌شناسی، به واژگان نادر و کمیاب در زاد المسافر اشاره می‌کند (ر.ک. بهار، ۱۳۶۹: ۱۵۷/۲). مصحح زاد المسافر هم در مقدمه آن، به برابر‌نهادهای فارسی در این اثر اشاره دارد که در هیچ فرهنگ‌نامه‌ای نیامده است (ر.ک. ناصر خسرو، ۱۳۸۴: سیزده). همچنین احمد غنی پور ملک‌شاه و همکارانش در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به سبک‌شناسی زاد المسافرین» بیشتر به ساختار نحوی جملات آن می‌پردازند (غنی‌پور ملک‌شاه و همکاران، ۱۳۸۹). آخرین پژوهش درباره آثار مثنوی ناصر خسرو، «واژه‌نامه فلسفی و کلامی آثار مثنوی ناصر خسرو» از فاطمه حیدری (۱۳۹۲) است که در آن تنها به جمع‌آوری اصطلاحات فلسفی عربی و فارسی از تمام آثار پرداخته شده است و بدون هیچ توضیحی درباره معنی و ساختار آن واژه، به آوردن بندی که آن واژه در آن قرار دارد اکتفا شده است. در حالی که در مقایسه با اثری که از نظر ویژگی‌های زبانی شبیه زاد المسافر است، یعنی دانشنامه علایی، بیش از بیست پژوهش تنها درباره ویژگی‌های سبکی، دستوری و زبانی آن صورت گرفته است (محمودی بختیاری و سرایلو، ۱۳۸۷).^۲ خلاصه پژوهشی درباره زاد المسافر ناصر خسرو، به ویژه فرایند واژه‌سازی این کتاب، نگارندگان را به این پژوهش واداشته است.

۳. پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش

این پژوهش در پی پاسخ دادن به این پرسش‌هاست:

- ۱) آیا ناصر خسرو با مباحث زبانی آشنایی داشته است و این موضوع در واژه‌سازی او تأثیر داشته است؟
 - ۲) انگیزه و هدف ناصر خسرو از واژه‌سازی چه بوده است؟
 - ۳) شیوه واژه‌سازی در زاد‌المسافر با کدام یک از الگوها و نظریه‌های امروزی مطابقت می‌کند؟
- فرضیه این پژوهش بر این اساس نهاده شده‌است که ناصر خسرو به ضرورت نیاز زبانی و علمی، واژه‌سازی کرده است و آگاهی و شناخت او از زبان و ویژگی‌های آن، در این امر نقش زیادی داشته است.

۴. مبانی نظری پژوهش

۴-۱. ناصر خسرو و نظریه‌های زبان‌شناختی

یکی از دلایل رویکرد ناصر خسرو در واژه‌سازی، آشنایی او با مباحث زبانی و آگاهی و استفاده از امکانات موجود در ذات زبان است و از این رو، پیش از ورود به موضوع اصلی، اشاره به نمونه‌هایی از این آشنایی او، ما را در اثبات این نظریه یاری خواهد کرد. ناصر خسرو دو «قول» اول و دوم از بیست و هفت «قول» کتاب خود را به قول (گفتار) و کتابت (نوشتار) اختصاص می‌دهد که این موضوع خود نشان‌دهنده اهمیت زبان از نظر اوست. نکته جالب در این است که نظرات مطرح‌شده در این دو «قول»، با نظریه‌های زبان‌شناسی جدید شباهت‌های زیادی دارد که در ادامه به نمونه‌هایی از این شباهت‌ها اشاره می‌کنیم:

۴-۱-۱. تفاوت زبان انسان و حیوان

از دیدگاه زبان‌شناسان، ارتباط همان کاربرد نشانه‌هاست و زبان هم یک نظام نشانه‌ای محسوب می‌شود و حیوانات هم با نشانه‌ها ارتباط برقرار می‌کنند و کاربرد آن‌ها از این نشانه‌ها نظام‌مند است. در این مفهوم، حیوانات دارای زبان هستند، اگر چه زبان آن‌ها زبان ساختمندی نیست و دارای ماهیت بیانی زبان بشری نیست؛ آن‌ها برای آوازهای پرندگان جنبه شبه زبانی قائل هستند (هادسن، ۱۳۸۳: ۲۱۴ و ۲۱۰). ناصر خسرو هم معتقد است حیوانات دارای زبان خاص خود هستند که برای برطرف کردن نیازها و ارتباط از آن استفاده می‌کنند و بانگ آن‌ها به منزله نطق است و نشانه آن این است که در موقع شادی و ترس، آواز و بانگ متفاوتی دارند و به این روش با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. ناصر خسرو برای توضیح این مطلب، صدای متفاوت مرغ را در حالت‌های مختلف ترس و تخم‌گذاری مثال می‌زند؛ از نظر او حیوانات هم مانند انسان‌ها دارای زبان هستند ولی خط و نوشتار ندارند: «مر حیوان بی نطق را با مردم هم اندر گفتار و هم اندر صنعت‌ها شرکت است و اندر کتابت نیست» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۲).

۴-۱-۲. حرف به عنوان کوچک‌ترین جزء زبان

زبان‌شناسان می‌گویند آواها از مختصه‌های واجی ساخته شده‌اند که این مختصه‌های واجی اساسی‌ترین و کوچک‌ترین عناصر آوایی زبانی هستند (هادسن، ۱۳۸۳: ۲۵۱). در گذشته حرف، معادل صدا محسوب می‌شده‌است و در زبان‌شناسی جدید، واج (صدا) کوچک‌ترین واحد زبانی است که معنا ندارد ولی تفاوت معنایی ایجاد می‌کند. ناصر خسرو با ذکر مثال رابطه نقطه و خط با یکدیگر، به رابطه حرف با کلمه می‌پردازد و می‌گوید: «حرف از نام (واژه) به منزلت نقطه است از خط و مر حرف را معنی نیست» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۹).

۳-۱-۴. شیوه تولید حرف (واج) در زبان

زبان‌شناسان درباره نحوه تولید صدا یا واج تقسیم‌بندی‌های زیادی دارند و درباره این که تولید صداها از واجگاه‌های متفاوت (هشت جایگاه) انجام می‌شود، می‌گویند: «جریان هوا برای برقراری ارتباط توسط اصوات لازم است. انقباض شش‌ها سبب ایجاد جریان هوای ششی برون‌سو (بازدمی) می‌شود و اکثر آواهای همه زبان‌ها بر اساس جریان هوای ششی برون‌سو تولید می‌شوند» (هادسن، ۱۳۸۳: ۲۵).

ناصرخسرو در همین زمینه می‌گوید: «نفس مردم مر هوا را به شش اندر کشد و مر گذرگاه آن باد را چنان که خواهد تنگ تر و فراخ‌تر همی کند تا آوازی دراز بیرون آید که آن مر پذیرفتن صورت قول را شاید و هرگاه مر حلقوم را تنگ‌تر کنند آوازش باریک‌تر شود و چون فراخ کنند آوازش سطرتر شود. آنگاه چون آواز به کام اندر افتد، نفس مر او را به میان کام و دندان‌ها و لب‌ها به زبان ببرد و به حروف‌ها ترتیب کرده و بعضی از آن آواز بریده شده به راه بینی بیرون گذرد و بعضی را به دهان تا مر حرف را بی‌کندی و عیب پدید آورد. پس گوئیم که آواز دراز به مثل چون خطی است راست کشیده که نفس ناطقه مر آن را به زبان و دندان و لب و اندر کام همی شکند و به خم‌های گوناگون بخماند که آن خم‌ها و شکل‌ها حروف است از راه شنودن نه از راه دیدن» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۰).

۴-۱-۴. تفاوت گفتار و نوشتار

بر اساس نظر زبان‌شناسان «نوشتار نسبت به گفتار، ثانویه محسوب می‌شود، هم از لحاظ تاریخیچه و هم از لحاظ این حقیقت که گفتار (نه نوشتار) برای نوع انسانی ضروری است» (هادسن، ۱۳۸۳: ۲۷). آن‌ها درباره فرایند آموزش زبان (گفتار) می‌گویند: «کودکان زبان را به طور خودجوش یاد می‌گیرند چون یک انگیزه طبیعی یا فطری قوی از طرف کودکان برای یادگیری زبان وجود دارد. این انگیزش آن‌چنان قوی است که آموزش برای آن‌ها لازم نیست. از سوی دیگر، نوشتار موضوعی است که ما مجبور به فراگیری آن در مدرسه هستیم» (هادسن، ۱۳۸۳: ۱۴۰).

ناصرخسرو در باب این که گفتار، به آموزش ویژه‌ای نیاز ندارد و فرایند طبیعی در زندگی انسان محسوب می‌شود ولی نوشتار نیاز به آموزش دارد و این که خط، مربوط به افراد خاص در یک جامعه زبانی است و ضرورتاً زبان نیاز به خط ندارد، می‌گوید: «کسی که نبشته نداند یا ندیده‌باشد قصد نبستن نکند از بهر آن که نطق عطای الهی است و کتابت مر او را تکلفی است اکتسابی» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۵). «کتابت پس از قول است و خاصه مردم راست و قول مر مردم عام راست از آن‌که هر نویسنده مردم است و هر مردمی نویسنده نیست» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۳).

نکته دیگر در مورد رابطه زبان، گفتار و خط این است که زبان‌شناسان نوشتار را شکل گفتار می‌دانند نه شکل مستقیم زبان؛ ناصرخسرو هم بر این عقیده است که زبان، امری ذهنی است و گفتار شکل بیرونی آن است و خط و نوشتار شکل گفتار محسوب می‌شوند و به واسطه آن به زبان پیوند می‌یابند و گفتار به زبان نزدیک‌تر است تا خط: «قول (گفتار) حکایت است از آنچه در نفس داننده است و کتابت (نوشتار) حکایت است از قول او، پس نبشته حکایت حکایت باشد از آنچه اندر نفس خداوند علم است» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۸).

همچنین در جای دیگر می‌نویسد: «قول اثر است از نطق و نطق مر نفس ناطقه را جوهری است و کتابت مر او را عرضی است استخراجی. قول به نفس مخصوص‌تر است از کتابت و بدو نزدیک‌تر است از کتابت. این مصنوع که کتابت است، میانجیان و دست‌افزارهاش دورند و زنده نیستند» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۵). «پس پیدا آمد قول شریف‌تر و

لطیف‌تر است از کتابت و اندر قول اشتباه کمتر از آن افتد و قول مر کتابت را به منزله روح است مر جسد را» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۸).

در باب استقلال خط و نوشتار نسبت به زبان و گفتار می‌گوید: «پس نبشته قولی باشد قایم به ذات خویش، پس از آن که گوینده او خاموش گشته باشد» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۴). با تأمل در جمله‌های بالا می‌توان شباهت‌های زیادی بین دیدگاه‌های ناصرخسرو و نظریه‌های زبان‌شناسان مشاهده کرد؛ از جمله فرضیه ذاتی بودن زبان که بر اساس آن، دانش زبانی انسان فطری است و بخشی از توانش هم فطری رقم می‌خورد (مکاریک، ۱۳۹۰: ۱۰۰) یا نظریه سوسور درباره زبان که نظام یک زبان (لانگ) را از موارد خاص آن گفتار و نوشتار (پارول) جدا می‌کند (کالر، ۱۳۸۹: ۸۲).

۴-۱-۵. دو ساختی بودن زبان انسانی

زبان‌شناسان برای زبان دو مرحله ساختی در نظر می‌گیرند: این که از ترکیب حروف، واژه ساخته می‌شود و از ترکیب واژه‌ها جمله (قول) ساخته می‌شود. ناصرخسرو می‌گوید: «اگر کسی پرسد که قول (گفتار) چیست جواب آن است که قول نام‌هاست [که] ترتیب کرده‌اند و اگر گوید که نام چیست گوئیم حرف‌هاست نظم داده» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۹). با توجه به آنچه گفته شد، اسن نتیجه به دست می‌آید که ناصرخسرو پیشتر از زبان‌شناسان امروزی به اصول و قواعد موجود در زبان پی برده است و این آگاهی او در استفاده بهینه از زبان فارسی موثر بوده است.

۴-۲. هدف ناصرخسرو از واژه‌سازی

با توجه به آنچه گفته شد به جرئت می‌توان گفت ناصرخسرو، زبان را می‌شناخته است و با آگاهی از ظرفیت آن، به اقتضای موضوع اثر خود، برای بیان اندیشه و عقاید مذهبی و فلسفی خود از آن بهره جسته است. فرایند واژه‌سازی‌های او و گوناگونی بالای واژه‌های ساخته‌شده در این اثر، از همین آگاهی و توانایی او خبر می‌دهد. هر چند واژه‌سازی از دوره‌های قبل و با ترجمه کتاب‌های تفسیر و تاریخ طبری در زبان فارسی آغاز شده بود و در آثاری چون دانشنامه علایی و التفهیم بسامد بیشتری نسبت به کتاب‌های دوره خود دارد اما در بیشتر آن کتاب‌ها، ضرورت ترجمه، سبب اصلی واژه‌سازی بوده است یا واژه سازی محدود به اصطلاحات علمی بوده است اما ناصرخسرو علاوه بر واژه‌سازی برای اصطلاحات فلسفی، برای واژه‌های عادی هم برابر سازی می‌کند. این واژه سازی او، نه آن‌گونه که برخی می‌پندارند به واسطه تعصب زبانی^۳ بلکه برخاسته از ضرورتی علمی برای بیان مفاهیم فلسفی و رد افکار فیلسوفانی چون رازی، افلاطون و سقراط بوده است.

ناصرخسرو گاه در شیوه واژه‌سازی خود در حالی که برای واژه‌های عربی برابر سازی کرده است، دوباره از شکل عربی آن‌ها استفاده می‌کند؛ واژه‌هایی مانند بخشش‌گر/قاسم، باشاننده/موجد و چه‌چیزی/ماهیت را گاه در یک بند و به جای هم به کار می‌گیرد. برای مثال او در صفحه‌های ۲۹ و ۷۹ زاد‌المسافر از واژه ترکیبی (عربی-فارسی) «مکان گیر» استفاده می‌کند اما در صفحه‌های ۲۶۴ و ۸۰، ۵، ترکیب کاملاً فارسی «جای‌گیر» را به کار می‌برد؛ شیوه‌ای که احتمالاً به دلیل غیر ترجمه‌ای بودن کتاب صورت گرفته است زیرا در کتاب‌های ترجمه، برابر عربی واژه‌ها در اثر اولیه وجود دارد و قابل مقایسه است اما در کتاب‌های تألیفی برای این که خواننده به یکباره با واژه معادل‌سازی شده ناآشنا برخورد می‌کند، نویسنده لازم دیده است که گاهی به جای واژه معادل‌سازی شده، از واژه اصلی استفاده کند. ناصرخسرو در مواردی برای یک واژه چند برابر فارسی به کار می‌گیرد که احتمالاً جنبه پیشنهادی آن واژه‌ها را نشان می‌دهد و یا می‌تواند نشانه قطعیت نداشتن او در انتخاب نهایی واژه باشد. برای مثال برای واژه «ابدی» از سه معادل ناگذرنده، جاوید

و سپری ناشونده استفاده می‌کند یا در الگوی واژه‌سازی خود از ترکیب عربی-فارسی استفاده می‌کند. می‌توان این شیوه و الگو در معادل‌سازی را نشانه نوعی دوره گذار از نثر ساده به نثر فنی دانست (ر.ک. ناصرخسرو، ۱۳۸۴: سیزده). واژه‌سازی ناصرخسرو در پاسخ به نیاز کلامی اوست که در لحظه‌ای معین از زمان و در موضعی معین، خواهان کاربرد مفهومی است که لفظ مناسب آن را در اختیار ندارد؛ این مفهوم یا از رهگذر برخورد با فرهنگ، جامعه یا زبان دیگر به اندیشه او راه یافته است و یا به صورت آنی از طریق نظریه‌پردازی در جهان ذهنی او جوانه زده‌است (سامعی، ۱۳۷۶: ۱۷۵).

هرچند واژه‌سازی - که بیشتر باید آن را ترکیب‌سازی نامید- چون معمولاً ساخت واژه بسیط امر پیچیده‌ای است و مربوط به دستگاه و تاریخ زبان (قاسمی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۲۰)- در قرن ششم در شعر شاعرانی چون نظامی و خاقانی هم رواج می‌یابد اما واژه‌سازی نویسندگانی مانند ابن سینا، ابوریحان بیرونی و ناصرخسرو را باید با ترکیب‌سازی شاعرانی چون نظامی و خاقانی متفاوت بدانیم زیرا این نویسندگان، در دو سده ۴ و ۵ هـ. ق. با دو هدف علاقه به زبان فارسی (دست کم در حوزه واژه‌پردازی) و پاسداری از حریم ساخت صرفی زبان به واژه‌سازی می‌پرداختند؛ آن‌ها به خوبی می‌دانستند چه پیوند استواری بین ساخت صرفی و نحوی زبان با فرهنگ ایرانی و هویت ملی وجود دارد. در حالی که این شاعران این کار را نه با هدف جای‌گزینی واژه بلکه بیشتر با هدف آشنایی‌زدایی و شاخص نشان دادن اثر خود و خودنمایی در برابر رقیبان و مخاطبان شعر خود انجام می‌دادند که با متون ادبی و به ویژه شعر سازگاری بیشتری دارد. توجه ناصرخسرو و نویسندگان دیگر به گزاره پیام بوده است نه چگونه بیان شدن آن و آن‌ها از نقش‌های زبان به «محمل اندیشه» بودن آن توجه می‌کردند تا به نقش «آفرینش ادبی» آن و برجسته‌سازی در متون نثر (از این نوع)، بیشتر در درون‌مایه و دیدگاه دیده می‌شود تا در سطح گزینش‌های زبانی (مکاریک، ۱۳۹۰: ۶۲). دلیل این مدعا زیاد بودن میزان واژه‌های عربی متن زاد المسافر در مقایسه با آثار هم عصر و قبل از خود است. نکته دیگر این‌که اغلب واژه‌های ساخته‌شده توسط این شاعران- که گاه از شدت افراط به تکلف می‌گرایید- بعد از خودشان قابل استفاده نبوده‌است؛ به گونه‌ای که حتی خودشان هم آن‌ها را تکرار نمی‌کردند^۴ (ر.ک. یوسفی، ۱۳۷۲: ۵۸۳). در حالی که تعداد زیادی از واژه‌های به کار رفته در زاد المسافر بارها در خود متن و حتی گاهی در متون دیگر تکرار شده‌اند یا امروزه به کار می‌روند و قابلیت کاربرد دارند؛ به دلایلی این واژه‌سازی نتوانست به جریان غالب و اثرگذار در زبان فارسی تبدیل شود و بیشتر این واژه‌ها نتوانستند راهی به فرهنگ‌های زبان فارسی باز کنند؛ یکی از دلایل این موضوع، تأثیر عوامل اعتقادی و سیاسی در سرنوشت واژگان یک زبان است. چون ناصرخسرو به دلایل مذهبی در گروه اقلیت مطرود جامعه سیاسی-مذهبی آن زمان قرار گرفته بود، نمی‌توان انتظار داشت آثار او در جامعه رواج داشته باشد و چون این نوع آثار فقط در بین گروه کوچک پیروان آن مذهب مطالعه می‌شد، اثرگذاری خود را در بین بیشتر اهل زبان و نویسندگان از دست می‌داد. دلیل دیگر را باید در تغییر جریان نثر فارسی در دوره‌های بعد از نثر ساده به سمت نثر فنی و سپس مصنوع و متکلف دانست که همراه با نوعی عرب‌زدگی و فضل‌فروشی و عربی‌مآبی همراه است؛ به گونه‌ای که گاه هفتاد درصد یک اثر را واژه‌های عربی تشکیل می‌دهد (ر.ک. بهار، ۱۳۶۹: ۷۱ / ۳) که در تقابل با شیوه واژه‌سازی نویسندگان قبل قرار می‌گیرد.

۵. شیوه واژه‌سازی در زاد المسافر

ناصرخسرو زاد المسافر را در سال ۴۵۳ هـ. ق. نوشته است. این کتاب از نظر زمانی بعد از سفرنامه نوشته شده است اما سبک نگارش آن از کتاب اول کهنه‌تر است. این کتاب اصطلاحات فلسفی فارسی ویژه‌ای دارد که در آثار دیگر دیده

نشده‌است. این اثر ارزشمند به سبب محتوای فلسفی آن که در حکمت مذهب اسماعیلی نوشته شده است، در دوره‌های گذشته به دلایل مذهبی- سیاسی مورد غفلت واقع شده است. هر چند کتاب‌های التفهیم ابوریحان بیرونی و دانشنامه علایی ابن سینا از نظر واژه‌سازی پیشگام هستند اما اثر ابوریحان ترجمه محسوب می‌شود و اثر ابن سینا هم منسوب به او یا ترجمه سخنان اوست نه قطعاً از خود او (ر.ک. بهار، ۱۳۶۹: ۳۶/۲). پس اثر ناصر خسرو در این زمینه پیشرو آثار تألیفی محسوب می‌شود.

یکی از ویژگی‌های سبک‌شناسی یک متن ادبی، واژه‌سازی است (یکی از عناصر اصلی دو محور هم‌نشینی و جان‌نشینی زبان) و در تقسیم‌بندی واژه‌های ناآشنای یک متن آن‌ها را به نوساخته و ناشناخته تقسیم می‌کند که هر دو از شیوه‌های واژه‌گزینی محسوب می‌شوند. از نظر برخی زبان‌شناسان، چهار ساز و کار برای واژه‌گزینی در اختیار زبان هست: «۱. وام‌گیری ۲. بسط معنایی ۳. ترکیب نحوی ۴. واژه‌سازی به کمک دستگاه صرف اشتقاقی» (حق‌شناس، ۱۳۷۹: ۲۷). در دو مورد اول واژه جدیدی ساخته نمی‌شود و از واژه‌های موجود در زبان‌های بیگانه یا واژه‌های موجود در خود زبان برای مفاهیم جدید استفاده می‌شود اما در شیوه ترکیب نحوی، مفاهیم نویافته در قالب الفاظ مرکبی که اجزای آن ترکیب، با هم رابطه نحوی دارند و به مرور زمان دچار واژه‌گردانی (مقلوب) شده‌اند، استفاده می‌شوند؛ مانند بسیارپهلوی و مدادپاک‌کن؛ در شیوه صرفی اشتقاقی، نوواژه‌هایی با استفاده از عناصر موجود در زبان با فرایندهای اشتقاق در دستگاه صرف ساخته می‌شوند مانند دورنگار و رزمایش (حق‌شناس، ۱۳۷۹: ۲۸). از سوی دیگر، واژه‌سازی ضرورتاً پدیده‌ای نیست که نتیجه برنامه‌ریزی زبانی باشد و به صورت آگاهانه و عمدی پدید آمده باشد بلکه بخشی از توانایی‌های زبانی سخنگویان یک زبان است و روشی طبیعی برای ورود مفاهیم تازه به زبان است (سامعی، ۱۳۷۶: ۱۷۵).

ناصر خسرو مفاهیم نویافته خود را بیشتر به شیوه صرف اشتقاقی، واژه‌سازی می‌کند و کمتر از ترکیب نحوی بهره می‌برد اما برای این واژه‌سازی خود الگوی از پیش طراحی شده‌ای نداشته است. او ادامه دهنده سبک پیشینیان در این زمینه بوده‌است هرچند که به سبب آگاهی و تسلط خود بر زبان، نسبت به دیگران توفیق بیشتری کسب کرده‌است. در این بخش برای آشنایی با روش ناصر خسرو به الگوهای واژه‌سازی در زاد‌المسافر پرداخته می‌شود و برای دوری‌گزیدن از زیاده‌گویی، به یک و گاه دو نمونه بسنده می‌شود.

۱-۵. الگوی واژه‌سازی به شیوه صرف اشتقاقی (ترکیب‌های وند دار)

۱-۱. ترکیب‌های پیشوندی: بخش زیادی از واژه‌های این اثر با استفاده از پیشوند، ساخته شده است و با توجه به محدود بودن پیشوندها نسبت به پسوندهای زبان، تعداد آن‌ها قابل توجه است.

- بهستی: دارای هستی (وجود)

«این قول گروهی است که مر نفس را پس از فساد جسد بهستی نگفتند» (۵۶)°.

- برآینده: بالارونده

«فلک بدین حرکت هم فروشونده است هم برآینده» (۴۶).

- برسو: بالا

«نبینی که درخت از برسو همی ترکیب پذیرد و خاک از زیر زمین اندر» (۴۱ و نیز نک، ۱۳۹ و ۴۴).

- بی‌خیانتان: امینان

- «راست‌گویان، کم‌آزاران و حلال‌خواران و امینان و بی‌خیانتان متابعان اویند» (۷۳).
- **بی‌گمان:** یقین‌دارنده (مطمئن)
- «هر که اندر این به چشم بصیرت بنگرد بی‌گمان شود که مر این را فرازآورنده‌ای و سازنده‌ای هست» (۲۰۲).
- **فراسو:** بالا
- «آن قوت فاعله از بیم هلاک شدن قصد فراسوی خاک کند» (۱۴۰).
- **فرازآمدگی (فراز آوردن):** یکی شدن، جمع‌شدن
- «از حکمت حکیم روا نیست مر دو چیز را به هم فراز آوردن جز از بهر بهتر کردن و چون آن بهتر، حاصل آید، باید که این فرازآمدگی برخیزد» (۳۰۲ و نیز نک. ۷۰).
- **فرازآورده:** پدیدآورده
- «بداند که این فرازآورده‌ها از آن اصل‌ها بود و بدان بازگشت» (۱۷۱).
- **فراکشنده / فروکشنده:** بالا کشنده / پایین کشنده
- «همچنان که فروشدن از دیگرسو چون طاعت است مر فروکشنده خویش را و چون عصیان است مر فراکشنده آن سر را» (۱۴۰).
- **نابودگی:** نیستی (عدم)
- «عالم نبود. آن گاه نبود پس از نابودگی و محدث شد» (۲۳۱).
- **نابایست:** بی‌ضرورت.
- «دیگری مر او را بر خوردن آب تکلیف کند تا به نابایست و قهر آب بخورد» (۳۷۴).
- **ناجای‌گیر:** بی‌مکان
- «گروهی فریشتگان را ارواح مجرد ناجای‌گیر گویند» (۲۸۸ و نیز نک. ۲۶۴).
- **ناخواننده:** بی‌سواد
- «مر رسول را همان فضل است که خواننده خط بشری را بر ناخوانندگان است» (۱۹۷).
- **نادبیر:** نانویس، کسی که نوشتن نمی‌داند.
- «چون مردم نادبیر که به حد قوت دبیر است؛ یعنی چون بیاموزد دبیر شود» (۲۵۳).
- **نادیداری:** ندیدنی
- «عقل لطیف است و نادیداری است و دست‌افزارهاش نیز همه لطیف و نادیداری‌اند» (۱۸۹).
- **نازنده:** مرده
- «چگونه زنده و مکان حیات نباشد جوهری که جوهر دیگر نازنده از او زنده شود» (۴۱۱).
- **ناشکسته:** نشکسته
- «مرغان دانه‌خوار که غذای خود را ناشکسته فروخورند» (۱۸).
- **ناشکیبا:** بی‌شکیب
- «نیکوتر از این وجهی نبود تا کودک خرد را از غذا ناشکیبا آمد» (۳۶۷).

- ناگذرنده / سپری‌ناشونده: جاوید
 «آنچه بقای او نه از هنگامی باشد و نه تا هنگامی باشد، بقای او ناگذرنده باشد» (۳۶۷ و نیز نک. ۲۵۹).
- نانبات: ازدست‌دادن حالت نباتی و بالندگی
 «چون اثر فاعل نباتی از مفعول او برخاست، نبات، نانبات شد» (۳۹۸).
- نایافتگی: درنیافتن
 «از طاعت آتش باقوت او و نایافتگی او اندر زمین جز مردم مر او را بر تسخیر آهن با صلابت او» (۴۲۴).
- نه‌عدل: ناعادلی (عادل نبودن)
 «صانع حکیم از نه‌عدل، بری است» (۲۶۷).
- نه‌زنده: فانی، میرا.
 «آنچه به ذات خویش زنده است، اندر سرای نه‌زنده باقی نشد، به سبب مخالفت که میان این دو جوهر بود» (۳۹۲).
- هم‌گرانی: هم‌وزنی
 «چون [سنگ] را بشکنند و اندر ترازو نهند، هم‌گرانی خویش را از زمین بر گیرد» (۳۱۸).
- هم‌گوشه: هم‌سطح
 «آب و آتش ضدانند و زیادتى که اندر چیزی آید که ضد او اندر آن چیز پیش از آن با او هم‌گوشه باشد» (۶۴).
- هم‌گوهر: هم‌جنس.
 «نفس ناطقه مر او را خویشی نزدیک است که هم‌گوهر اوست (۲۰۵ و نیز نک. ۳۹۰).
- ۵-۱-۲. ترکیب‌های پسوندی
- ۵-۱-۲-۱. صفت فاعلی از نوع مشتق ونددار (بن مضارع + نده)
 - آمیزنده: آمیخته، در مفهوم صفت مفعولی
 «آتش و هوا که به فعل، یاران یکدیگرند با یکدیگر آمیزنده‌اند و آراسته شده‌اند» (۹۲).
- اندیشنده: متفکر
 «عظیم‌تر عطایی، این عقل شریف است بر این سخن‌گوی اندیشنده بازجوینده یادگیرنده دلیل جوی» (۱۸۸).
- افسرنده: سردکننده (بن مضارع + نده = صفت فاعلی) از مصدر افسردن
 «[طبایع] یکی سوزنده است و دیگری افسرنده است» (۲۰۰).
- باشاننده: آفریننده، از مصدر گذرای باشیدن (باشانیدن)
 «بدان‌چه باشاننده مکان و زمان است. آنچه بودش او از باشاننده او به طبع باشاننده باشد» (۱۰۳).
- باشنده: دارنده هستی، آفریده شده، مخلوق.
 «هم بوده و هم باشنده بر دو طرف هست اند» (۳۲۷).
- باشیده: هست
 «مر آن چیز باشیده را اندر این راه حال‌های گردنده است» (۱۰۱).
- بساونده: لمس‌کننده، از مصدر بساویدن

- «سطحی از آتش نیز بساونده است از فرو سو مر سطح برین را» (۴۵).
- سریشنده: قابل سرشتن (در اینجا مفهوم لیاقت از آن برداشت می‌شود تا فاعلی)
«این جوهر منفعل سریشنده است و به دفعات از او همی صورت آید پس یکدیگر» (۱۴۲).
- ریزنده: خرد شده (پراکنده) در معنی صفت مفعولی
«تا خاک را که درشت و ریزنده است، همی نرم و پیوسته کند» (۱۱۸).
- فرماینده: فرمان‌دهنده
«امر فرمان باشد و فرمان از فرماینده بر فرمانبردار باشد» (۲۲۸ و نیز نک. ۱۷۷).
- گراینده: میل‌کننده
«خاک که به جملگی یک جوهر است و گراینده است سوی مرکز عالم» (۴۴).
- گوارنده: گوارا
«تا اندر هوا پس از تلخی و شوری گوارنده باشد» (۱۳۴ و نیز نک. ۳۱۹).
- میرنده: میرا
«از بهر آن که اگر مصنوعش میرنده نبودی منفعلش سریشنده نبودی» (۱۴۲).
- نشنونده: ناشنوا
«هر که از قول بر معنی محیط نشود، مر آن قول را نشنونده باشد» (۱۴).
- ورزنده: کوشنده (پژوهشگر)
«او تاویل کتاب حق داند و ورزنده دین حق باشد» (۲۵۵).
- ۵-۲-۲-۱- صفت مفعولی مشتق (بن ماضی +ه): ساخت این نوع واژه در زبان بسامد بسیار پایینی دارد.
– شکنجیده: خمیده (دارای انحنا)
«کتابت که نفس مر آن را به خط راست شکنجیده بر لوح‌های زمینی صورت کند» (۲۶).
- ۵-۲-۱-۳- صفت/اسم مشتق (ونددار)
– حقوق‌مند: سزاوار، شایسته
«مند» یکی از وند‌های زایاست که بیشتر در مفهوم دارندگی استفاده می‌شود ولی ناصرخسرو آن را در مفهوم شایستگی به کار می‌برد.
«چيست حقوق‌مندتر به علت چرایی عالم از آنچه که شرف حکمت عالم بدوست و همی بدو پدید آید؟» (۲۴۳ و نیز نک. ۴۶).
- انگشتری‌گر^۱: انگشتری‌ساز
«آن صورت‌ها (طرح‌ها) اندر ذات انگشتری‌گر است» (۳۹۹ و نیز نک. ۲۹۸).
- بخشش‌گر: بخش‌کننده
این وند وقتی به اسم معنی اضافه می‌شود، مفهوم صفت فاعلی می‌دهد.
«پس مر طبایع را بخشش‌گری و گسترنده‌ای لازم است» (۶۳).

- جدایگانگی: جدا بودن

«مزه‌های گوناگون که مردم از هر یکی از آن اندر حال جدایگانگی و اندر حال خامی آن و اندر حال پختگی آن... لذتی دیگر یابد» (۲۲۶).

- آفرینشی: آفریده‌شده، در شکل صفت نسبی

«این چشم و گوش آفرینشی که دارد، مر او را اندر دیدن و شنودن آن اشکال یاری ندهد» (۱۵).

- جُسدانی: منسوب به جسد

«بر گوش و جسم جُسدانی که ستوران با ایشان اندر آن شرکاءند، اعتماد نکند» (۲۲).

- آهنی و سیمی: آهن و سیم بودن، «ی» مصدری به اسم اضافه شده است.

«آهنی و سیمی اندر آهن و سیم صورتند» (۳۲).

- شمشیری: شمشیر بودن

«چون بازگشتن شمشیر از صورت شمشیری» (۳۴).

- بودشی: بودن

«فساد بازگشتن چیزی است از صورت بودشی سوی طبایع. حکما گفته اند نابوده بهتر از بوده به بودشی بد» (۳۰۱).

- شیشه‌گی: شیشه بودن

«اگر صورت شیشه‌گی از او برخیزد صورت آبگینه از او باطل نشود» (۳۱۸).

- هستگی: حال (اکنون)

«هر اکنونی که از هستگی به بودگی همی شود، هستی‌های او همه بوده شود» (۳۲۹).

«چون این تأیید به دل منور رسول رسید و مر این نبشته نامتبدل کلمات را بدان برخواند» (۲۷۸).

۲-۵- ترکیب‌های صفت فاعلی مرکب

۱-۲-۵- صفت فاعلی مرکب مرخم (اسم+بن مضارع)

علت اصلی مرخم شدن این ترکیب‌ها، اصل کم‌کوشی یا اقتصاد زبانی است که در تمام ترکیب‌سازی‌های صورت گرفته از طرف شاعران، بسامد بالایی دارد (ر.ک. قاسمی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۲۵). بیشترین واژه‌های ساخته شده به این شیوه، از بن مضارع «پذیرفتن» است؛ در این واژه‌ها گاه واژه نخست، عربی است.

- اثرپذیر: (اثرپذیرنده)

«لذت نباشد مگر بازگشتن مر اثرپذیر را سوی طبیعت خویش» (۲۱۵).

- کارپذیر: به معنای منفعل؛ می‌تواند معادل مناسبی برای واژه «مفعول» باشد.

«بر این جای از کتاب سخن اندر کارکن و کارپذیر واجب آمد گفتن» (۱۱۵).

«وجود این کارپذیر که جسم است بدین کارکن است که جسم است» (۱۷۲).

- فعل‌پذیر: منفعل (مفعول)

«اکنون گوئیم که فعل‌پذیر اول، هیولی اول است» (۱۱۵).

- علم‌پذیر: علم‌پذیرنده

«نفس ناطقه علم پذیر است و نفسی که مر او را حاست شنونده نباشد نه به نطق رسد و نه به هیچ علمی از علوم ریاضی» (۱۹).

- دانش پذیر: دانش پذیرنده

«کمال نفس ناطقه که دانش پذیر است در آن باشد که...» (۲۱ و نیز نک. ۶۲ و ۵۵).

- شرف پذیر: ارزش پذیر

«جسم از او (نفس) شرف پذیر است» (۳۷۷).

- غذا پذیر: خورنده غذا (مصرف کننده)

«اندر آفرینش پیداست که چون حیوان غذا پذیر آمد، نبات غذا دهنده آمد» (۳۲۱).

- شکل پذیر: قابلیت شکل پذیری داشتن

«هوا برتر ایستاده است که جوهری است نرم و شکل پذیر» (۱۱۹).

- زندگی پذیر: پذیرنده زندگی

«جوهر جسم جوهری هیولانی است و زنده نیست بلکه زندگی پذیر است» (۳۹۲).

- کارکن: فاعل

«بر این جای از این کتاب سخن اندر کارکن و کارپذیر واجب آمد گفتن» (۱۱۵).

- مکان گیر: دارای حجم

«این غلط مر این مرد را (زکریای رازی) و دیگر کسان را بدان افتاده است که مر هیولی را اجزای مکان گیر نهاده اند» (۷۹ و نیز نک. ۲۹ و ۲۷).

- جای گیر: محدود

«این دو جوهر مر یکدیگر را بدانچه یکی جای گیر و منفعل است و دیگر نامحدود و فاعل مخالفند» (۲۶۴).

- زبان گیر: آزاردهنده (بدمزه)

«این چیزها همه چنین تلخ و ناخوش و زبان گیر است» (۲۲۱).

- نگارنما: نقاش

«هوا نگارنمای است و نگارپذیر نیست، از آن است که قول زود ناپدید شود اندر هوا» (۱۳).

۵-۲-۲- صفت فاعلی مرکب غیر مرخم (ونددار): در مواردی که علامت صفت فاعلی حذف شدنی نیست و در

صورت حذف مفهوم صفتی یا فاعلی را از دست می دهد، به صورت کامل ساخته شده است (اسم+بن مضارع+نده)

- دلیلی کننده: راهنما

«صورت است مر نفس جزوی را دلیلی کننده از محسوس مصور بر چیزهای پوشیده» (۲۶۳).

- کاربندنده: کارفرما، به کارگیرنده

«نفس کاربندنده جسم است» (۳۷۷).

- اثر کننده: فاعل

«اثر اندر اثرپذیر از اثرکننده دلیل باشد» (۱۴۹).

و در مواردی در مفهوم مفعولی می‌آید:

- پدیدآینده: مخلوق (صفت مفعولی)

«بازگشت پدیدآینده بدان چیز باشد که پدید آمدنش از او باشد» (۳۸۰).

۳-۵- ترکیب‌های مصدری

۳-۵-۱- ساخت اسم به شیوه مصدر مرکب (اسم+مصدر): در متون کهن بیشتر ترکیب‌های وصفی و صفت

ساخته می‌شوند و ساخت اسم بسامد کمتری دارد و در اثر ناصر خسرو هم این نکته صادق است:

- تأثیر کردن: اثر گذاشتن

«گویم بر رد پسر زکریا که گفت: یافتن به حس نباشد مگر به تأثیر کردن از محسوس اندر حاس تا خداوند حس

دریابد» (۲۱۶).

- مشغولی کردن: سرگرم شدن

«هر که بر چیزی مشغولی کند بی آن که از آن چیز مر او را فایده‌ای باشد، آن مشغولی کردن از او بازی باشد و صانع

حکیم از بازی دور است» (۲۴۷).

- خوره کردن: فشردن

«دلیل است بر قهر قاهری که مر ایشان را بر یکدیگر خوره کرده‌است و مر ایشان را حرکت قسری داده است» (۴۴).

گاه ترکیب اسمی به صورت مصدر مرخم ساخته شده است مانند واژه کارکرد که امروزه در زبان بسیار فعال است.

- کارکرد: عمل

«این کارکرد عظیم که افلاک و انجم اندر آن به منزلت هیولانند» (۲۴۱).

۳-۵-۲- ساخت مصدر و فعل ساده

- انباریدن: انباشتن

«چشمه آب خوش را از دیوانگان امت صیانت کنند تا مر این را به جهل و سفه پلید و تیره نکنند بل به خاک و ریگ

بینبارندش» (۵).

- برآهنجیدن: برکشیدن

«آن‌گاه مر صورت را به وهم از او برآهنجد و مجهولی ثابت کندش» (۶۸ و نیز نک. ۲۶۳ و ۶۵).

- الفنجیدن، الفغدن: اندوختن، ذخیره کردن

«آن کس‌ها که مر حکمت را از رسول نیاموختند و از ذات ناقص خویش سخنان بی‌اصل الفغدنند» (۱۳۶).

«بدین سبب از الفنج علم و حکمت باز ماند» (۲۷۹).

- باشیدن و ناباشیدن: بودن، نبودن

«آنچه معلوم خدای است که بباشد، روا نیست که نباشد و بودن او مر عجز قدرت را بر ناباشیدن او لازم آید» (۳۰۹).

- بودستن: ترکیبی نادر از بودن و است (ماضی نقلی)

«این دو جوهر بر حال خویش بمانند و نه آن است که تا هر یکی خسیس‌تر از آن شوند که هستند یا بودستند»

(۳۴۶).

- **زیریدن:** به زیرافتادن
 «برآمدن درخت و باز زیریدن اندر زمانی متناهی مانند حرکت سنگی است که ما او را بر آسمان اندازیم» (۴۱).
- **گرایستن:** توجه کردن، گرایش
 «گرایستن این جزوهای خاکی سوی نقطه دلیل است بر آن که جزوهای خاک نه مر کل خویش را همی جویند» (۴۴).
- **خمانیدن:** شکل گذرای خمیدن
 «آواز به مثل خطی است راست کشیده که نفس ناطقه به خم‌های گوناگون او را بخماند» (۱۱ و نیز نک. ۱۰)
- **شنوانیدن:** مصدر گذرا از شنیدن، به گوش کسی رسانیدن
 «آنچه از فعل ما مفعول از آن بیرون از ما باشد به دو روی باشد: یا به قولی باشد که بشنوانیم مر کسی را چیزی که ذات او را بدان مفعول خویش کنیم» (۱۵۶).
- **رندیدن:** رنده کردن
 «درودگری تا یکی آلت بتراشد و دیگری گرد ببرد و سه دیگر سوراخ کند و چهارم برنند» (۱۱۰).
- **بررسیدن:** بررسی کردن
 «جملگی حکما و علما کز چرایی کارها بررسیده اند به دو گروه اند» (۲۸۷).
- **فرافشردن:** متراکم کردن
 «چون آب بدانچه ما مر او را فرافشاریم همی خاک نشود و نه از خاک بدانچه مر او را گشاده کنند آب آید و نه هوا به فرافشردن همی آب شود» (۸۱).
- **بساویدن:** لمس کردن
 «این آتش را که یاد کردیم او را بنساود» (۳۷۰ و نیز نک. ۳۹۵ و ۲۲۰، ۲۱۷)
- **بوده شدن:** موجود شدن
 «چون به نقطه اکنون گذرد بوده شود» (۳۲۷).
- **مژیدن:** مزه کردن
 «نخست مر آن دانه را خورد، آن‌گاه مر خاک و آب بیرونی را مژیدن گیرد» (۱۳۵).
- ۵-۴- واژه‌سازی به شیوه ترکیب نحوی**
 در این شیوه واژه‌سازی معمولاً از روش مقلوب‌سازی ترکیب‌های وصفی و اضافی استفاده می‌شود.
- ۵-۴-۱- صفت+اسم**
- **تنگ‌سر:** صفت
 «چنان که کوزه تنگ‌سر را به آب فرو بری هوا به تدریج از او برآید» (۸۵).
- **دراز‌حال:** زمان‌های طولانی
 «مر آن چیز را در این راه دراز‌حال‌های گردنده است پس یکدیگر» (۱۰۱).
- **تیره‌مزاج:** بیمار
 «مردم چون تیره‌مزاج و ضعیف آلت باشد بدخو باشد و بی‌مقدار و ناممیز» (۳۷۴).

خاصه مردم: برگزیده

«کتابت پس از قول است و خاصه مردم راست و قول مر مردم عام راست» (۱۳).

- نامتبدل کلمات: بدون تغییر و تحریف (قرآن)

«چون این تأیید به دل منور رسول رسید و مر این نبشته نامتبدل کلمات را بدان بر خواند» (۲۷۸).

درست حواس: دارنده حواس سالم

«اگر مردی باشد تن درست و درست حواس و دیگری بیاید و شکری به دهان او اندر نهد» (۲۲۰).

۵-۴-۲- اسم + اسم

چون امکان به هم پیوستن اسم‌ها به هم کمتر است، تعداد این نوع ترکیب‌ها در واژه‌سازی محدود است:

- شاخ شاخ: شاخه شاخه

«آن جسم لطیف را شاخ شاخ کند و دست‌افزار سازد تا به خاک اندر آویزد و غذا از او همی کشد» (۱۴۰).

- دست‌افزار: ابزار

«لیکن دست‌افزار نفس ناطقه اندر این صورت که بر خط راست همی کند مانند آواز دراز است» (۱۱ و نیز نک. ۱۸۸

و ۱۴۰، ۱۰).

- جاکول^۷: مسلط شدن، قرار گرفتن بر روی چیزی.

«آتش خدای آن است که بر دل‌ها جاکول شود» (۳۷۰).

- آغازی‌زمان: شروع

«هر چه وجود او را آغازی‌زمانی باشد، مدت او سپری شونده باشد» (۳۰۲).

- چه چیزی: ماهیت

«واجب شد بر ما که بر اثر اثبات صانع حکیم اندر چه چیزی صانع عالم سخن بگوییم» (۱۵۱).

۵-۵- ترکیب‌ها و کاربردهای نادر

ناصر خسرو گاه واژه‌ها را در معانی متفاوتی به کار می‌برد که از هنجار عادی زبان عبور می‌کند و گاه برای بیان یک

مفهوم، ترکیبی متفاوت یا اصطلاحی نادر به کار می‌گیرد تا به مفهوم مورد نظر او نزدیک باشد:

- باشاننده: این فعل از اختراعات ناصر خسرو است و وی اسم فاعل از متعددی باشیدن ساخته است (ر. ک. بهار،

۱۳۶۹: ۲/ ۱۵۴).

- بودش: اسم مصدر از بودن که در نظم و نثر ناصر خسرو مکرر دیده می‌شود و خلاف قیاس است و به قیاس باید

«بُوش» باشد (ر. ک. بهار، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۵۳).

- بوده شدن: مجهول از مصدر بودن که ناگذر است.

«یا عالم از او به طبع بوده شده است و مطبوع و محدث است» (۱۰۴).

- به حد قوت: بالقوه

«چون مردم نادبیر که به حد قوت دبیر است، یعنی اگر بیاموزد دبیر شود» (۲۵۳).

- چهارها: ناصر خسرو این واژه را به جای چهار تا (چهارگانه) به کار می‌برد.

- «هر یکی از این چهارها (زمان، مکان، حرکت و جسم) بی نهایت و قدیم است» (۱۰۰).
- چشم زخم: چشم به هم زدن (زمان اندک)
- «همی داند که او بر مثال مسافری است زمان خویش مر او را بر یک جای چشم زخمی درنگ ممکن نیست» (۳).
- خسیس: ضعیف
- «حاست شنونده اندر حیوان خسیس تر حاستی است» (۱۹).
- مطبوعات: جمع مطبوع که احتمالاً به جای طبایع به کار رفته است.
- «اما حرکت قسری مر حرکتی را گفتند که اندر مطبوعات آید و مر آن را بر خلاف طبع او بجنابند» (۳۹ و نیز نک. ۵۱).
- هستگی/بودگی: وجود داشتن/گذشته
- «هر اکنونی که از هستگی به بودگی همی شود، هستی‌های او همه بوده‌شود» (۳۲۹).
- یاددادن: در مفهوم یادآوری کردن آمده، به مفهوم امروزی آموزش دادن به کار نرفته است.
- «مر او را از عالم او یاد دهد تا دست از این عالم کوتاه کند» (۲۹۱).
- نمازناکن: بی‌نماز
- «پس حکم پیغامبران بر نمازناکنان و مدبران خلق روان است» (۴۳۵).
- سرنگون‌سار: به معنای سرنگون است و حشو دارد.
- «اگر مر او را (شیشه) سرنگون‌سار در آب فروبری» (۹۵).
- گشاده: منبسط
- «گشاده شدن ترکیب اجسام عالم سوی آن جزو باشد» (۶۹).
- نامتجزی: پیوسته
- «گفته است که هیولی مطلق جزوها بوده‌است نامتجزی» (۶۹).

۶- نتایج و یافته‌های پژوهش

- در این پژوهش با توجه به نمونه‌ها و داده‌های به دست آمده از متن کتاب زاد المسافر نتایج زیر حاصل شده است:
- ناصرخسرو به مباحث زبان و ویژگی‌های آن آگاهی داشته است و این آگاهی فراتر از آگاهی هم‌نسلان او بوده است.
- آگاهی‌های زبانی ناصرخسرو گاه به نظریه‌های زبان‌شناسی جدید، بسیار نزدیک و گاه با آن‌ها یکسان است.
- واژه سازی برای او ضرورت و نیاز محسوب می‌شده‌است و از روی تعصب زبانی نبوده‌است زیرا در ساخت واژه گاه از شیوه ترکیب دو زبان استفاده می‌کند.
- زاد المسافر در ردیف کتاب‌هایی چون التفهیم و دانشنامه علایی و جزو اولین آثار تألیفی است که در آن واژه‌سازی صورت گرفته‌است.
- واژه‌های ساخته شده، بیشتر به شیوه صرف اشتقاقی ساخته شده‌اند تا ترکیب نحوی.
- پیشوند «نا» پر بسامدترین وند در زاد المسافر است.

– بنا به دلایل تعصب مذهبی و تحول نثر به سمت نثر مصنوع و متکلف، نهضت معادل‌سازی که در دوره سامانیان و غزنویان شروع شده بود عملاً ابرتر باقی می‌ماند و افراط در استفاده از واژه‌های عربی، جانشین واژه‌سازی دوره‌های قبل می‌شود. از این نظر باید نثر زاد المسافر را نثر دوره گذار از نثر ساده به نثر فنی بدانیم.

پی‌نوشت‌ها

۱- این کتاب بیشتر با نام زاد المسافرین شناخته می‌شود اما در نسخه‌های کهن، نام آن زاد المسافر ضبط شده‌است. ناصر خسرو در دیوان اشعار خود دو بار با عنوان زاد المسافر از آن یاد می‌کند:

زاد المسافر است یکی گنج من نثر آن چنان و نظم این چنین کنم

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۳۷۲)

ز تصنیفات من زاد المسافر که معقولات را اصل است و قانون

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۱۴۵)

ذکر این نکته هم لازم است که در کتاب سخن و سخنوران از کتابی با نام زاد المسافرین تألیف ابوالعباس فضل بن عباس صنعانی یاد شده‌است (ر.ک. فروزانفر، ۱۳۸۰: ۳۴۲)؛ همچنین از منظومه‌ای عرفانی با نام زاد المسافرین سروده امیر حسینی هروی-طرح‌کننده سوالات گلشن راز- یاد شده‌است (ر.ک. شریفی، ۱۳۸۷: ۷۳۷).

۲- البته در باب اصطلاحات و لغات دیوان علاوه بر بخشی از کتاب تحلیل اشعار ناصر خسرو (محقق، ۱۳۷۴) فرهنگ لغات و ترکیبات و تعبیرات دیوان ناصر خسرو به کوشش مهدی محقق (۱۳۸۷) نیز تهیه شده‌است.

۳- خسرو فرشیدورد به واژه‌سازی ابوریحان، ابن سینا و ناصر خسرو نگاه انتقادی شدیدی دارد و آن را ناشی از گرایش به سرهنویسی و تعصب زبانی و در ردیف کار افرادی چون کسروی و آذرکیوان می‌داند و علت رواج نیافتن این اصطلاحات را غیر فصیح، غلط و نارسا بودن آن‌ها می‌داند (ر.ک. فرشیدورد، ۱۳۸۰: ۴۰۷).

۴- در مخزن الاسرار بالغ بر ۴۵۰ کلمه مرکب جدید وجود دارد که از این تعداد، تقریباً نود و شش درصد غیر تکراری است. به عبارت دقیق‌تر، فقط پانزده کلمه و آن هم یک بار تکرار شده‌اند (ر.ک. یوسفی، ۱۳۷۲: ۵۸۴) و برخی برای اولین و آخرین بار در ادب فارسی به کار رفته‌اند (اسپرهم، ۱۳۹۱: ۲۲۴).

۵- از این پس برای پرهیز از تکرار، در ارجاع به زاد المسافر تنها به ذکر شماره صفحه بسنده می‌شود.

۶- معمولاً همراه با ماده (اسم ذات) در مفهوم کسی که با آن ماده کار می‌کند استفاده می‌شده‌است مانند آهنگر، مسگر و زرگر که در معنی شغل است. امروزه این وند (شغل ساز) فعال نیست و به جای آن از بن مضارع ساختن استفاده می‌شود مانند قفل ساز و مجسمه ساز. «گر» از فعل «کردن» گرفته شده است و در زبان‌های قدیم ایران تلفظ آن «کار» بوده است که در این کاربرد در معنی سازنده است (صادقی، ۱۳۷۰: ۱۳).

۷- شبیه حج کول: کسی که با کمک گرفتن از دیگران سفر حج کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۳۱۲).

۸- این واژه در مقامات حمیدی با همین معنا به کار رفته‌است: «چون چشم زخم دوم بار بر من انداخت مرا بدید و بشناخت» (حمیدالدین بلخی، ۱۳۸۹: ۷۳).

منابع

۱- اسپرهم، داود. (۱۳۹۱). سبک نظامی در گسترش ترکیبات هنری. فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

- (بهار ادب). س ۵، ش ۱، ص.ص. ۲۳۲-۲۱۱.
- ۲- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۹). سبک‌شناسی. تهران: امیرکبیر.
- ۳- حق شناس، علی محمد. (۱۳۷۹). واژه سازی درون متنی، یک علاج قطعی. نشر دانش، س ۱۷، ش ۱، ص.ص. ۳۱-۲۷.
- ۴- حمیدالدین بلخی، عمر بن محمود. (۱۳۸۹). مقامات حمیدی. تصحیح رضا انزابی نژاد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- حیدری، فاطمه. (۱۳۹۲). واژه‌نامه فلسفی و کلامی آثار منشور ناصر خسرو. تهران: زوار.
- ۶- رواقی، علی. (۱۳۸۸). بررسی پسوند در زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۷- سامعی، حسین. (۱۳۷۶). الگوهای واژه سازی در زبان فارسی. نامه فرهنگستان، ش ۱۱، ص.ص. ۱۸۳-۱۷۵.
- ۸- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی. تهران: معین.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). مفلس کیمیا فروش. تهران: سخن.
- ۱۰- صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۰). شیوه‌ها و امکانات واژه سازی در زبان فارسی معاصر ۱. نشر دانش. ش ۶۴، ص.ص. ۱۸-۱۲.
- ۱۱- غنی پورملکشاه، احمد و علی مددی، منا و آمن‌خانی، عیسی. (۱۳۸۹). نگاهی به سبک‌شناسی زاد المسافرین حکیم ناصر خسرو قبادیانی. فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). س ۳، ش ۳، ص.ص. ۶۹-۵۳.
- ۱۲- فتوحی، محمود. (۱۳۹۲). سبک‌شناسی. تهران: سخن.
- ۱۳- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۰). لغت‌سازی و وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فرهنگی. تهران: سوره مهر.
- ۱۴- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۰). سخن و سخنوران. تهران: خوارزمی.
- ۱۵- قاسمی‌پور، قدرت. (۱۳۹۰). ترکیب‌سازی واژگانی در پنج گنج نظامی. پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، س ۳، ش ۲، (پیاپی ۱۰)، ص.ص. ۱۳۶-۱۱۷.
- ۱۶- کالر، جاناناتان. (۱۳۸۹). نظریه ادبی. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز.
- ۱۷- محقق، مهدی. (۱۳۷۴). تحلیل اشعار ناصر خسرو. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸- محمودی بختیاری، بهروز و سرایلو، نفیسه. (۱۳۸۷). ویژگی‌های زبانی متن دانشنامه علایی ابن‌سینا. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره مسلسل ۲۰۴، ص.ص. ۲۳۰-۱۹۵.
- ۱۹- مکاریک، ایرناریما. (۱۳۹۰). دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- ۲۰- ناصر خسرو. (۱۳۵۳). دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۴). زاد المسافر. تصحیح سید محمد عمادی حائری. تهران: میراث مکتوب.
- ۲۲- هادسن، گورر. (۱۳۸۳). مباحث ضروری و بنیادین زبان‌شناسی مقدماتی. ترجمه علی بهرامی. تهران: راهنما.
- ۲۳- یوسفی، حسینعلی. (۱۳۷۲). ترکیب سازی در مخزن الاسرار. مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت نظامی (ص.ص. ۵۹۱-۵۸۰). تبریز: دانشگاه تبریز.